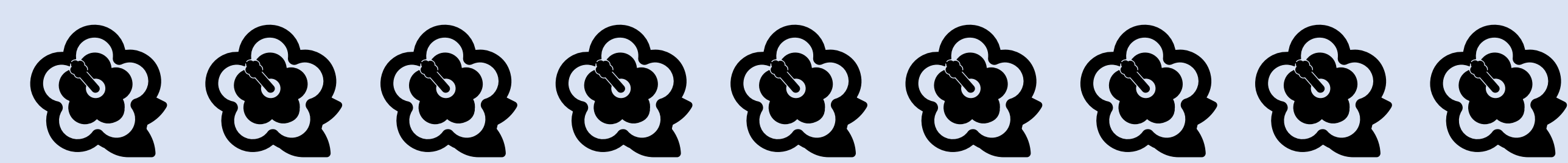


برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

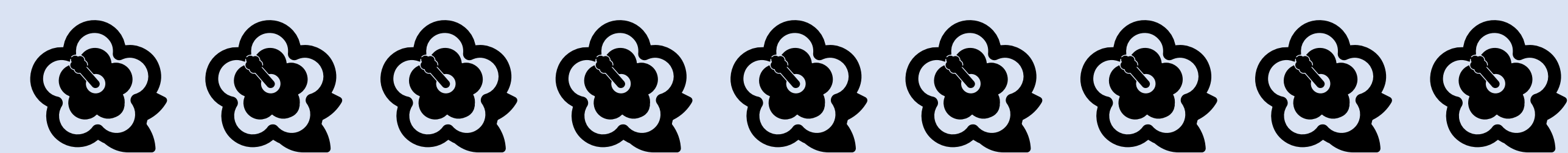
تماشا فرمایید

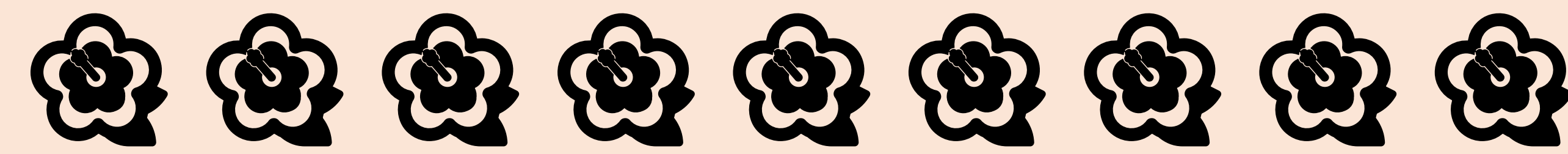




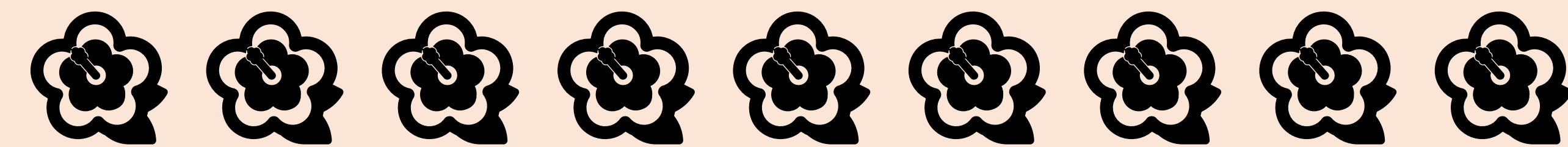
## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد پنجاه و سوم





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۱ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

تو مگر آیی و صید او شوی  
دام بگذاری، به دام او روی

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰

ای انسان، حال که عشق با من ذهنی به دام نمی افتد، چاره‌ای نداری مگر آنکه فضا را باز و کوه ذهن را متلاشی کنی و دامی را که با آوردن لحظه به لحظه‌ی ذهن به مرکزت پهن کرده‌ای، کنار بگذاری. به عبارتی ذهن را خاموش و بی صدا کنی و با مرکز عدم، صیدِ دامِ عشق شوی و گیرِ زندگی بیفتی.

عشق می گوید به گوشم پست پست  
صید بودن خوشتر از صیادی است

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۱

-پست پست: آهسته آهسته

وقتی فضا را باز و ذهنم را خاموش می کنم، صدای عشق را می شنوم که آرام آرام در گوش من نجوا می کند:  
«صید بودن بهتر از صیاد بودن است».

نکته ۱: شنیدن صدای خدا یا عشق، تنها با فضاگشایی، مرکز عدم و ذهن خاموش امکان پذیر است.

نکته ۲: باید با تسلیم و فضاگشایی خود را در معرض «قضا و کُن فَکان» قرار دهیم و صید عشق شویم، نه اینکه با من ذهنی خدا را جست و جو کنیم و به حضور برسیم.



گول من کن خویشی را و غره شو  
آفتابی را رها کن، ذره شو

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۲

—گول: ابله، نادان  
—غره: فریفته

از زبان زندگی و عشق خطاب به انسان می‌گوید: « با فضاگشایی من ذهنی‌ات را کنار بگذار و نادان من شو، یعنی کاری کن که دیگر من‌های ذهنی تو را ابله خطاب کنند. عاشق و فریفته‌ی من شو و مقاومت و قضاوت را کنار بگذار. آفتاب بودن در ذهن را رها کن و با صفر کردن من ذهنی‌ات، به ذره‌ی بی‌مقداری که اصلاً دیده نمی‌شود تبدیل شو.»

أذْكُرُوا اللَّهَ كَرِهَ أُولَئِكَ أَنْ يُرْجَعِيَ  
أَرْجِعِي بِرِجَالِكُنَّ بِرِجَالِكُنَّ

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲

—قلّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

«أذْكُرُوا اللَّهَ» یا یاد کردن خداوند که همان فضاگشایی است، کارِ هر من‌ذهنی بیکاری نیست. همچنین «أَرْجِعِي» یعنی بازگشتِ انسان از ذهن به فضای یکتایی، کارِ هر من‌ذهنی بی سر و پایی نیست.

نکته ۱: وقتی از ما خواسته می‌شود خدا را فراوان یاد کنیم، منظور این است که بجای استفاده از اسباب خرافات و سبب‌سازی ذهن، فقط فضا را باز کنیم و مرتب به خدا زنده شویم، چرا که خداوند از جنس بی‌نهایت فضاگشایی است نه فضابندی و انقباض.

نکته ۲: «ارْجِعِي» خطاب به من ذهنی ما نیست، خطاب به جنس آلت و خدائیت ماست و معنای آن فضاگشایی و منطبق شدن هشیاری روی هشیاری است. بدین ترتیب راضی و مرضی هر دو یکی می شود و ما با اینکار بسوی زندگی بازمی گردیم. کسی که در دویی و سبب سازی ذهن است، نمی تواند «ارْجِعِي» را بشناسد.

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)  
 - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»



لیک تو آیس مشو، هم پیل باش  
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳

اما تو ناامید نشو و با ابیات مولانا مرتب در پی تبدیل باش. فضای درونت را باز کن تا از جنس فیل که نماد زندگی است شوی. با هشیاری ناظر ذهنت را تماشا کن و مراقب باش تا همانیدگی‌ها را وارد مرکزت نکند. اگر هم فیل یعنی از جنس زندگی نیستی، تلاش کن تا با تکرار ابیات مولانا به زندگی زنده شوی و با فضاگشایی، طلب، شکر، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها، هشیاری جسمی را به هشیاری حضور تبدیل کنی.

نکته: علت ناامیدی ما آن است که می‌خواهیم با ابزارهای ذهن و کارهای بی‌معنی از جمله خرافات به خدا برسیم و نمی‌رسیم.

عقل کلّ را گفت: ما زاغ البصر  
عقل جزوی می کند هر سو نظر

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

خداوند دربارهٔ عقل کلّ یا خردی که تمام کائنات را اداره می کند فرموده است: «چشم انسانی مانند مولانا که مرکزش عدم شده و با عقل کلّ می بیند، به هیچ سویی منحرف نمی شود و به همانیدگی ها توجه نمی کند، بلکه فقط با فضاگشایی لحظه به لحظه بسوی زندگی می رود.» درحالی که عقل جزوی من ذهنی به همانیدگی های مرکزش توجه کرده و بسوی هر چیزی که ذهنش نشان می دهد می رود.



نکته: ما چون در سبب سازی ذهن هستیم و بر حسب چیزهایی می بینیم که از کودکی برای ما مهم جلوه داده اند و با آن ها همانیده شده ایم، عقل جزوی داریم. اگر هم فضا را باز کنیم، طولی نمی کشد که به فکرهایمان برمی گردیم؛ بنابراین از عقل کل بی بهره ایم.

(قرآن کریم، سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷)  
- «مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى.»

«چشم خطا نکرد و از حد در نگذشت.»

عقل مازاغ است نورِ خاصگان  
عقلِ زاغِ استادِ گورِ مردگان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۱۰

«عقل مازاغ» یا عقل خدا و خرد فضای گشوده شده، نور چشم انسان‌های خاصی همچون مولانا است که مدام فضا را باز و مرکز را عدم می‌کنند و بسوی چیزهای ذهنی و آفل منحرف نمی‌شوند. اما عقل زاغ، که نماد عقل من‌ذهنی است به هر سو نگاه می‌کند و استاد این است که انسان‌ها را بسوی ویرانی و تخریب هدایت کرده و در گور مردگان در ذهن مدفون کند.



نکته ۱: فکر همانیده از جنس جسم است، پس جسم را می‌شناسد و به طرفش می‌رود. در نقطهٔ مقابل، مرکز عدم نیز فضای گشوده‌شده و عدم را می‌شناسد و بسویش متمایل می‌شود.

نکته ۲: لغزش نکردن چشم حضرت رسول که آیه به آن اشاره دارد، میل پیدا نکردن به هر چیزی و هر سویی است که ذهن نشان می‌دهد. لیکن ما مدام در لغزشیم، زیرا فضاگشایی مان محدود به زمانی کوتاه است و فوراً به ذهنمان برمی‌گردیم و حتی پیشرفت معنوی را با معیار مادی و خطاکش ذهنی اندازه می‌گیریم.

من توام، تو منی ای دوست، مرو از بر خویش  
خویش را غیر مینگار و مران از در خویش

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۵۴

خداوندا، ای دوست من، من از جنس تو هستم و تو نیز از جنس من هستی. بنابراین از پهلوی من یا از بر خودت دور نشو و نرو. خدایا، خودت را که من هستم غیر مپندار و از خودت دور نکن، زیرا به محض اینکه از تو جدا شوم، با سبب سازی لحظه به لحظه در ذهن، به درد می افتم و در کار زندگی دخالت می کنم و بنابراین تو مرا از در خویش خواهی راند.

نکته: برای اینکه خدا ما را که از جنس خودش و در واقع خودش هستیم «غیر» نپندارد، لازم است معیارهای معنوی را رعایت کنیم، از جمله اینکه چگونگی حال من ذهنی خود را معیار خوب بودن یا بد بودن برنامه و ابیات در نظر نگیریم، بلکه میزان زنده شدن به حضور را ملاک قرار دهیم.



در حذر شوریدن شور و شر است  
رو توکل کن، توکل بهتر است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰۹

حذر کردن از رفتن بسوی زندگی و تأمل در ذهن و ماندن در آن باعث شور و شر درونی و پریشان حالی می‌شود. ای انسان، بجای تأخیر در ذهن برو و بر خدا توکل کن که توکل بهترین کار است و کمک می‌کند فضاگشایی کنی و به زندگی تبدیل شوی.

با قضا پنجه مَزَن ای تند و تیز  
تا نگیرد هم قضا با تو ستیز

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۰

ای انسان مانده در ذهن که هر لحظه، تند تند و بسیار تیز به چیزهایی که ذهنت نشان می دهد نگاه می کنی و آنها را مهم دانسته و به مرکزت می آوری، در ذهنت سبب سازی نکن، به حکم «قضا و کُن فکان» اعتماد داشته باش و مقاومت و ستیزه با قضا را که در این لحظه می خواهد تعیین کننده فکر و عملت باشد کنار بگذار تا قضا هم با تو ستیزه نکند، اتفاقات بدی برایت رقم نزنند و تو را به درد و رنج دچار نکند.

مُرده باید بود پیش حکمِ حق  
تا نیاید زخم، از رَبِّ الْفَلَقِ

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۱

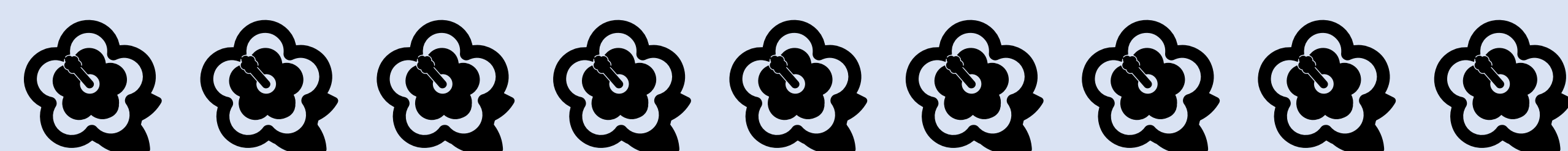
-رَبِّ الْفَلَقِ: پروردگار صبحگاه

در برابر حکم الهی و «قضا و کُنْ فِکَانَ» او، باید با پذیرش بی‌قید و شرط اتفاق این لحظه فضا را گشود و با من‌ذهنی صفر مانند مردگان تسلیم بود و هیچگونه واکنش منفی مانند شکایت، خشم و رنجش یا دخالت ذهنی از خود نشان نداد تا بدین ترتیب از بارگاه پروردگاری که صاحب بامدادِ فضاگشایی، پایان بخش شبِ من‌ذهنی و گشاینده‌ی صبح حضور است، زخمی و قهری به انسان نرسد.

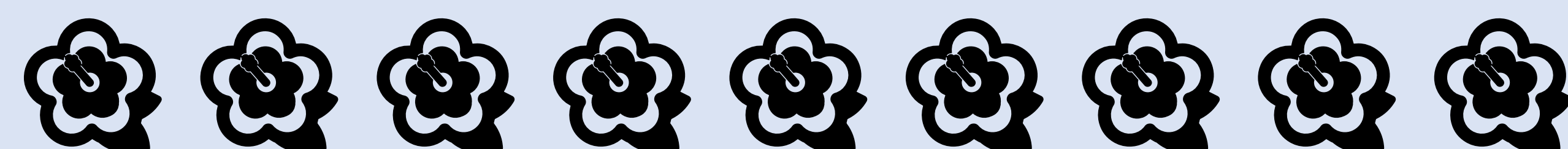
با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها  
گوینده: فاطمه





خانم فاطمه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۱ گنج حضور، بخش پنجم

دگر باره بشوریدم بدان سانم به جان تو  
که هر بندی که بر بندی، بدرانم به جان تو

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۶۲

خداوندا، بار دیگر من بدان سان شدم که با شوریدن علیه من ذهنی، او را از کار انداختم و چیزهای ذهنی را به مرکز راه ندادم. پس هر بندی را که ذهنم سر راه من ببندد یا چیزی را به مرکزم هل دهد، با کمک گرفتن از تو پاره می‌کنم و می‌درانم. تا حدی که من ذهنی‌ام نمی‌تواند مرا نگه دارد و کاری از پیش ببرد، زیرا در تسلیم کامل هستم و سبب‌سازی ذهن را رها کرده‌ام.

جهان طور است و من موسی، که من بیهوش و او رقصان  
ولیکن این کسی داند که بر میقات من گردد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۲

-رقصان: اشاره به کوه طور و تجلی خداوند بر آن و شکافتن کوه.  
-میقات: وقت دیدار

من ذهنی‌ام و این جهانی که با ذهن همانیده می‌بینم مثل کوه طور است و من بعنوان هشیاری مانند موسی هستم و نسبت به ذهن همانیده بی‌هوش و به هوش خداوند زنده شده‌ام. بنابراین ذرات وجود من از این تبدیل رقصان هستند. اما این صحبت‌ها را کسی می‌فهمد و درک می‌کند که با فضاگشایی حول محور دیدار خدا و محل ملاقات با او می‌گردد و می‌خواهد با فضاگشایی و مرکز عدم، خورشید زندگی از مرکزش طلوع کند. در واقع انسان فرصت محدودی دارد که تا قبل از مرگ جسمی این ملاقات را انجام دهد و بجز در فضای گشوده‌شده نمی‌تواند میقات یا محل ملاقات دیگری با خدا داشته باشد.



نکته ۱: وقتی فضا را بگشاییم و مرکزمان عدم شود، این ذهنی که در آن زندانی شده‌ایم تبدیل به محل ملاقات ما با خدا می‌شود.

نکته ۲: وقتی به خدا زنده شویم جهان و هر چه در آن است می‌رقصند، وضعیت‌ها عوض می‌شوند و درون و بیرون ما نیز حتی در بی‌مرادی‌ها و اتفاقات در رقص و آرامش است. دیگر به همانیدگی‌ها نمی‌چسبیم و اتفاقات را به مرکزمان نمی‌آوریم.

برآمد آفتاب جان که خیزید ای گرانجانان  
که گر بر کوه برتابم، کمین ذرات من گردد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۶۲

مولانا از زبان زندگی خطاب به من‌های ذهنی می‌گوید: «ای گرانجانان، ای کسانی که به زمین همانیدگی‌ها  
چسبیده‌اید، زمان آن فرارسیده است که بصورت آفتاب جان، از درون شما طلوع کنم. بنابراین فرصت را از  
دست ندهید و فضا را باز کنید، چرا که اگر من به کوه همانیدگی‌هایتان بتابم آن کوه به کوچکترین ذره‌ها تبدیل  
شده و هشیاری به تله افتاده در هر ذره، آزاد می‌گردد».

نکته ۱: زندگی بصورت آفتاب جان در حال طلوع کردن در بزرگانی همچون مولانا است. ما هم اگر مشتاقانه و بطور ممتد به برنامه گنج حضور گوش می‌دهیم یعنی آفتاب جان در ما بالا آمده است. هر چند ممکن است در ذهن ما متوجه آن نباشیم.

نکته ۲: به بیان مولانا عمل واهمانش بسیار ساده است، کافیهست به عنوان حضور ناظر به همانیدگی نگاه کرده و بگوییم: « من از این زندگی نمی‌خواهم»، در اینصورت بلافاصله زندگی به تله افتاده در آن همانیدگی آزاده شده و زندگی ما را پس می‌دهد.



فعل تو که زاید از جان و تنت  
همچو فرزندت بگیرد دامت

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

هر فکر و عملی که از تو سر می‌زند، چه از مرکز همانیده و عقل من ذهنی برخیزد و چه از مرکز عدم و فضای گشوده شده، در هر صورت نتیجه‌ی آن همچون فرزندِ دامن تو را می‌گیرد. [به بیانی هیچ راه فراری از فکر و عملی که توسط انسان صورت می‌گیرد وجود ندارد.]

گفت: مُفتی ضرورت هم تویی  
بی ضرورت گر خوری، مجرم شوی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

-مفتی: فتوادهنده

صیاد به مرغ گفت: «فتوا دهنده حکم ضرورت برای خوردن گندم تو هستی و خودت بهتر می دانی که نیازت به خوردن دانه‌ها حقیقی است و برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت و اضطرار از آن بخوری، گناهکار خواهی بود و باید جریمه‌اش را بدهی.»

ور ضرورت هست، هم پرهیز به  
ور خوری، باری ضمان آن بده

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

-ضمان: تعهد کردن، به عهده گرفتن  
صیاد خطاب به مرغ ادامه داد: «حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری است، باز هم بهتر است پرهیز و  
خویشترنداری کنی؛ چرا که ممکن است ذهنت تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. آگاه باش که اگر  
گندم خوردی یعنی اجازه دادی آن چیز ذهنی به مرکزت بیاید و براساس آن فکر و عمل کردی، به دام می‌افتی و  
باید عواقب آن را بپذیری و توانش را بدهی.»

نکته: به کمک این ابیات باید خود را مورد ارزیابی قرار دهیم. آیا ما ارزش را از جهان قرض می‌گیریم؟ اگر جواب  
مثبت است پس تأمل کنیم آیا این کار ضرورت دارد؟ چرا که اگر به این روال ادامه دهیم قطعاً باید خسارت  
بپردازیم.



آفتابی که ز هر ذره طلوعی داری  
کوه‌ها را جهتِ ذره شدن می‌سای

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

خداوندا، تو مانند آفتابی هستی که از طریق هر انسانی که با فضاگشایی و مرکز عدم من‌ذهنی‌اش را صفر کرده و به ذره تبدیل شده، طلوع می‌کنی. و در راستای تغییر بینش انسان‌ها و تبدیل شدن آنها از من‌ذهنی به ذره‌ای که به هیچ بودن خود افتخار می‌کند و هیچ تمایلی به گرفتن تأیید و توجه از دیگران ندارد، کوه من‌های ذهنی را از طریق بی‌مرادی و وضعیت‌های دردناک می‌سای و خرد می‌کنی تا مرکزشان از همانیدگی‌ها پاک شود.

چه لطیفی و، ز آغاز چنان جباری  
چه نهانی و عجب این که در این غوغایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۹۰

ای زندگی، از همان آغاز که من و تو با هم یکی بودیم چقدر لطیف و درعین حال جبار بوده‌ای، یعنی با تمام لطفاتی که داری اما قوانین خودت را بدون هیچ کم و کاستی اجرا می‌کنی. تو نهان هستی و این بسیار عجیب است که انسان‌ها برای دیده شدن در من‌ذهنی با سبب‌سازی ذهن تو را از راه‌های متفاوتی مانند تلویزیون، شبکه‌های اجتماعی و ... به سر و صدا و غوغای ذهن در می‌آورند.

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد  
شیرین تر و نادرتر، زآن شیوه پیشینش

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

زندگی در این لحظه و در تمام دورانِ زندگی یک شیوه نو دارد که با ذهن قابل پیش‌بینی نیست، چرا که هیچ کارِ زندگی شبیه به لحظه قبلش نیست و خلاقانه از طریق صنع و آفریدگاری عمل می‌کند؛ در حالیکه ذهن براساس کهنگی و الگوهای از پیش تعیین شده کار می‌کند. بنابراین شیوه و طرح زندگی که از «قضا و کُن فکان» می‌آید، هر لحظه شیرین تر و شگفت‌انگیزتر از لحظه‌ی قبل است.

نکته: هر لحظه که می‌گذرد بیشتر به خداوند زنده می‌شوم، بهتر شیوه نو را می‌پذیرم و اجرا می‌کنم و در نتیجه من ذهنی کمتر مزاحم من می‌شود.



عاشقِ صنَعِ توأم در شُکر و صبر  
عاشقِ مصنوعِ کی باشم چو گبر؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۶۰

خداوندا، من در هر وضعیتی که ذهنم نشان می‌دهد عاشقِ آفریدگاری و صنَعِ تو هستم، چه در اتفاقات خوب که سبب شکرگزاری من هستند و چه در وضعیت‌های بد که صبر مرا می‌طلبند. فرقی نمی‌کند در هر دو حالت با فضاگشایی در اطراف اتفاق، مرکز را عدم می‌کنم تا صنَعِ تو کار کند و از طریق من بیافرینی. من همچون کافران عاشقِ چیزی که ساخته ذهن و مصنوع است، نمی‌شوم و اجازه نمی‌دهم به مرکز بیاید.

فعلِ توست این غصه‌های دم به دم  
این بود معنی قد جف القلم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۲

معنی «جف القلم»، خشک شد قلم زندگی به آنچه سزاوار هستی، همین غصه‌هایی است که هر لحظه یکی پس از دیگری به سراغت می‌آیند و حالت را خراب می‌کنند، اینها نتیجهٔ سال‌ها فکر و عمل براساس همانیدگی‌ها، رنجش و ایجاد درد بوده است.

نکته: زندگی برای آنکه دردهای انباشته شده در مرکزمان را به ما نشان دهد تا ما آنها را شناسایی کرده و بیندازیم، یکی یکی آنها را بالا می‌آورد. بنابراین هر گاه دردی را به ما نشان می‌دهد بجای ناامیدی و فضابندی، باید بپذیریم که هنوز دردهایی در ما وجود دارد و فضا را در برابر آنها بگشاییم تا بتدریج مرکزمان عدم شود.

حدیث

– «جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا أَنْتَ لَاقٍ.»

«خشک شد قلم به آنچه سزاوار بودی.»

[اگر کسی فکر می کند سزاوار وضعیت که در من ذهنی دارد نیست باید طوری به سخنان مولانا گوش کند که موجب تغییر و اصلاح در وجودش شود، بطوری که فضا را بگشاید و اجازه دهد خداوند به مرکزش قدم گذاشته و زندگی اش را سامان ببخشد.]



معنی جَفَّ الْقَلَمُ كَيْ أَنْ بُودَ  
که جفاها با وفا یکسان بود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۱

«جف القلم» یا رقم خوردن امور با قلم قدرت و خرد ایزدی، کی بدین معناست که اگر کسی این لحظه چیزی به مرکزش آورد و با دیدن از طریق اجسام جفا کند، با کسی که هر لحظه از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز به عهد الست وفا کند، تفاوتی ندارد و نزد خداوند یکسان است؟

بل جفا را، هم جفا جَفَّ الْقَلَمُ  
وَأَنْ وَفَا رَا هَم وَفَا جَفَّ الْقَلَمُ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۵۲

بلکه «جفا القلم» بدین معنیست که در برابر جفای کسی که جسم به مرکزش آورده و جنس خداییت خود را انکار کند، قلم خداوند نیز بد می نویسد و به او جفا می کند. و اگر هم کسی به پیمان الست وفا کند، یعنی مرکزش عدم باشد و اقرار کند از جنس خداوند است، قلم خداوند نیز به او وفا کرده و برای او خوب می نویسد.

(قرآن کریم، سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷)  
-«إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا...»  
«اگر نیکی کنید به خود می کنید، و اگر بدی کنید به خود می کنید...»

بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمِ  
نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۸

بنابراین معنی «جف القلم»، خشک شد قلم به آنچه سزاوارش هستی، این است که عدل، یعنی فکر و عمل از طریق مرکز عدم و ستم، به معنای فکر و عمل از طریق مرکز جسمی نزد من یکسان نیست.

نکته: غیرممکن است کسی مرکزش جسم باشد و به خودش، دیگران و جامعه ستم نکند و یا کسی مرکزش عدم باشد و به زندگی ارتعاش نکند.



کثر روی، جَفَّ الْقَلَمِ کثر آیدت  
راستی آری، سعادت زایدت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۳۳

اگر با فضابندی و دیدن برحسب چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد، از راه کج من‌ذهنی بروی، دراینصورت قلم خداوند نیز برای تو کج می‌نویسد و حوادث ناگواری را تجربه خواهی کرد. اما اگر فضا را باز کنی، با مرکز عدم و خرد فضای گشوده شده پیش بروی، در این حالت در راه راست قدم نهاده، سعادت و خوشبختی به تو روی می‌آورد و غرق شادی بی‌سبب و طرب الهی خواهی شد.

نکته: اگر یک چیز جسمی را هر چند که ذهن آن را عالی نشان دهد به مرکزمان آورده، با آن همانیده شویم و از آن زندگی بخواهیم، در واقع به راه کج رفته‌ایم و این کار ما را خوشبخت نمی‌کند.

اگر چرخ وجود من از این گردش فروماند  
بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

اگر چرخ وجود من که اکنون با عقل ناقص من ذهنی و سبب‌سازی‌های او به گردش درآمده و با رفتن به ذهن و فکر کردن براساس سبب‌سازی ذهن تن، فکر و عمل را اداره می‌کند، در اثر فضاگشایی متوقف شود، تمام فشار و تنش و استرس ناشی از من ذهنی از بین خواهد رفت. آنگاه خداوندی که تمام کائنات را اداره می‌کند، زندگی من را نیز اداره خواهد کرد.

ای از تو خاکی تن شده، تنِ فکرت و گفتن شده  
وز گفت و فکرت بس صور در غیب آبستن شده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۸۱

ای انسان، در شکم مادرت از تأثیر هشیاری تو بعنوان امتداد خداوند، بر خاک و مواد شیمیایی، یک تن ساخته شده و سپس همین تن خاکی ولو به وسیله من‌ذهنی و با سبب سازی، آن قدرت فکر کردن و تکلم پیدا کرده است. حال [بدان که] این فکر کردن و سخن گفتن به هر طریقی که باشد، بی‌اثر نخواهد بود و آبستن صورت‌های زیادی در جهان غیب خواهد بود و اثر آن دامن‌ت را خواهد گرفت. [به بیانی اگر مرکز انسان جسم و یا عدم باشد و از طریق آنها فکر و عمل کند، بدون شک آثار این طرز دید در زندگی‌اش جاری خواهد شد.]



گر پیرانیم تیر، آن نی ز ماست  
ما گمان و تیراندازش خداست

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

[فرقی ندارد که ما مرکزمان جسم باشد یا عدم، در هر صورت] هر گاه که فکر می‌کنیم، این خداوند است که تیر  
فکرها را از مرکزمان پرتاب می‌کند. بنابراین ما فقط باید خاصیت کمان بودن خود را حفظ کنیم. یعنی با سبب  
سازی ذهن در کار زندگی دخالت نکنیم، تکان نخوریم و بدون قضاوت و مقاومت در دستان خداوند تسلیم  
باشیم تا بتوانیم پیغام اتفاق را بگیریم.

این نه جبر، این معنی جباری است  
ذکر جباری، برای زاری است

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۷

اینکه «ما کمان هستیم و خداوند تیرانداز است.» معنی جبر ندارد و نشانه‌ی زورگویی خدا نیست، بلکه بدین معناست که خداوند جبار است و قوانین خودش را از طریق «قضا و کُنْ فَکَانَ» اجرا می‌کند. بیان جباریت خداوند برای این است که ما دائماً زاری کنیم، یعنی بجای سبب سازی با ذهن و دخالت در کار زندگی، در برابر خواست و اراده خداوند تسلیم شویم.

نکته: همانطور که موقع پرتاب تیر، کمان یک تیرانداز باید ثابت باشد تا تیر به هدف بخورد، انسان نیز باید همواره با تسلیم و فضاگشایی سکون خود را حفظ کرده و در کار زندگی دخالت نکند.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه  
صدر را بگذار، صدرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

مراتب باز شدن فضای درون و طلب حضور نهایی ندارد، صدری نداریم و رسیدن و مقصدی در کار نیست. همیشه باید فضاگشا باشیم، بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه‌ی عالی معنوی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن، چرا که این تله‌ی ذهن است تا از طریق اندازه‌گیری پیشرفت معنوی با خط‌کش ذهن و معیارهای مادی، انسان را ناامید کند. بنابراین هر لحظه با فضاگشایی قدم بردار و با تعهد و استمرار همواره در راه زندگی ثابت قدم باش.



هر کجا دردی، دوا آن جا رود  
هر کجا پستی ست، آب آنجا دود

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

از آن جایی که هر کجا درد وجود داشته باشد، دارو و درمان همانجا می رود و هر کجا که پستی و سرایشی وجود داشته باشد، آب هم به همان سمت سرازیر می شود، بنابراین تمام دواي زندگی بسوی کسی می رود که تا جای ممکن نسبت به من ذهنی کوچک شود.

نکته: مانعی که اجازه نمی دهد خداوند دردهای ما را درمان کند این است که ما بعنوان من ذهنی بلند می شویم و می گوییم درد نداریم.

آب رحمت بایدت، رُو پست شو  
وانگهان خور خمرِ رحمت، مست شو

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

اگر واقعاً خود را نیازمند و طالب آب لطف و رحمت زندگی می‌دانی، بجای بلند شدن به‌عنوان من‌ذهنی و دخالت کردن در کار زندگی زیر بار مسئولیت برو و نسبت به من‌ذهنی صفر شو. آن زمان شراب رحمت الهی را بنوش و از آن مست شو تا دردهای تو را شفا دهد.

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر  
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱

-فرو ما: نایست

ای پسر، بدان که اگر با فضاگشایی و عدم کردن مرکزت نسبت به من ذهنی صفر شوی، کمک و رحمت بیکران ایزدی سراسر وجودت را فرامی گیرد. پس تو به یک رحمت خداوند در این لحظه بسنده نکن، دست از فضاگشایی برندار و به کار روی خود ادامه بده، چرا که رحمت حضرت حق یکی پس از دیگری می رسد و هیچ انتهایی ندارد.

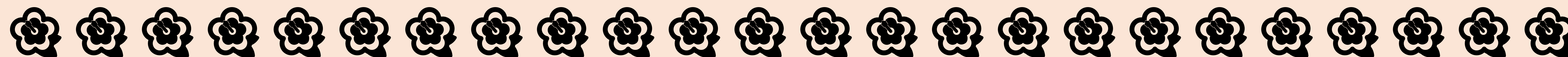
با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها  
گوینده: فاطمه





با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید